هو العلیم

حقیقت نفس و روح مرد و زن

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و امور خانواه ـ

جلسه ۷۸

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی
طهرانی

قدس الله سره

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

در جلسه گذشته راجع به حقیقت نفس و روح مرد و زن مقداری صحبت شد و عرض شد که خدای متعال طبق مصالح و ضرورت‌های زندگی در این دنیا آنچه لازمه زندگی و وجود آن برای استمرار حیات مفید است در وجود انسان قرار داده است.

این مسئله با توجه به شناخت بدن و جسم آدمی و آنچه را که خدای متعال در این بدن و جسم قرار داده و به عبارت دیگر همان آناتومی بدن و کیفیت تشکّل او از اجزاء، این مسئله را اثبات می‌کند که خدای متعال برای گذران زندگی و ادامه حیات آنچه را که مفید است در بدن انسان قرار داده: دهان قرار داده برای بلعیدن، دندان قرار داده برای جویدن،

معده قرار داده برای هضم کردن، روده قرار داده برای جذب کردن و همین‌طور کبد برای تجزیه آنچه را که ما می‌خوریم به عناصر مختلفه و به اندازه نیاز بدن از کبد به خون تزریق می‌شود و وارد می‌شود. قلب قرار داده برای پمپاژ کردن خون به تمام سلول‌ها و همین‌طور ریه، مثانه، کلیه، چشم، گوش، مغز، دماغ تمام اینها اجزایی است که برای رشد و ترقی و به فعلیت رساندن استعدادهای آدمی در این دنیا به او نیازمندیم و هیچ‌کدام از اینها عبث خلق نشده است. هیچ‌کدام‌از اینها بی‌جهت و بی‌خود خلق نشده. زمانی می‌گفتند آپاندیس زیادی است، حالا می‌گویند این‌جور نیست. زمانی می‌گفتند لوزه زیادی است الآن می‌گویند این‌طور نیست. زمانی می‌گفتند که طحال بود و نبودش یکسان است، ولی الآن می‌گویند این‌جور نیست، موجب ناراحتی‌هایی خواهد شد.

هرکدام از اینها را خداوند متعال روی حساب خلق کرده و روی اندازه و مشیت خود برای اینکه آن زندگی بهتر که عبارت است از اعتدال مزاجی برای

استمرار حیات و بقاء نسل، آنچه را که لازم است در وجود انسان و آدمی قرار داده. این مسئله مربوط می‌شود به خلقت مادی و طبیعی انسان. از آن‌طرف، مسئله فقط به این محدود نمی‌شود؛ خلقت مهم‌تر و بالاتر که این خلقت بدن و جسم با این پیچیدگی که دارد و هنوز به کمی از بسیار او پی برده نشده است، در قبال آن خلقت نفس و روح که تعلق گرفته است به این بدن، مانند قطره به دریا می‌ماند. راجع به این مسئله صحبت شد و تصور نشود که اغراق است. نخیر، حتی این تشبیه هم باز کمتر است و ادای مقصود را نمی‌کند.

روح و نفس انسان که از مقام ربوبی پروردگار نشأت گرفته و ریشه در آنجا دارد، در تنازلش به این عالم خود را به این بدن مقید می‌کند، بدنی که فقط باید به عنوان ابزار او را بکار گیرد. مانند یک نجّاری که می‌آید یک کارگاه بسیار بزرگی را راه می‌اندازد، وسائلی را می‌گیرد، دستگاه‌هایی برای نجّاری را تهیه می‌کند و وقتی همه‌چیز آماده شد آن‌وقت به جای اینکه آن وسائل لازم و مواد را بیاورد و سفارش‌ها را بپذیرد و مشغول بشود، هی خودش را سرگرم تیشه

و چکش می‌کند. صبح تا شب می‌آید با دستگاه ور می‌رود، شب می‌شود می‌رود منزل، دوباره فردا می‌آید دوباره شروع می‌کند پیچ و مهره‌های این را شل و سفت کردن، دوباره پس فردا می‌آید امتحان می‌کند، یک ماه، دو ماه، تا اینکه چند سال از این کارگاه به این بزرگی و عظمت می‌گذرد و او یک میز هم نساخته است. التفات می‌کنید! این حکم ما در دنیا این‌طوری است. یعنی به جای اینکه ما در اینجا بیاییم و از این بدن به عنوان یک آلت و وسیله برای خود استفاده کنیم، هِی به این بدن می‌پردازیم، به نقش و نگار این بدن می‌رسیم، هی توجه به این بدن می‌کنیم، و آنچه را که مربوط به این دنیاست. این مسئله همان طوری که عرض شد مربوط به استمرار بقاء و نسل در این دنیاست.

اما از نقطه نظر حقیقت روح و حقیقت نفس از آنجایی که نفس در مراتب بالاتر آن جنبه انوثیت و رجولیت خود را از دست می‌دهد دیگر در ملکوت مرد و زنی به آن قسم وجود ندارد؛ حقیقت نور و حقیقت نفس در عالم ملکوت بدون شکل است،

گرچه در آنجا جنبه فعلی و جنبه انفعالی وجود دارد، اما هر دو جنبه فعل و جنبه انفعال دو مظهر یکسان از مظاهر پروردگار است که از نقطه نظر سعه و ظرفیت و ضیق، آن امکانات و قابلیتی را که جنبه فعلی دارد، همان قابلیت و امکانات را جنبه‌انفعالی دارد؛ یعنی رشد و ترقی و سعه‌ای را که هر اسم از اسامی پروردگار وقتی‌که از آن جهت نشأت می‌گیرد موجب اثر در عوالم مادون خود است، همان‌طور همان اسمی که این جنبه فعلی را قبول می‌کند او هم دارای همین اثر خواهد بود. این یک مسئله ای است که خیلی پیچیده و از اسرار خلقت است و امروز به عنوان اشاره فقط نسبت به این مطلب ما یک جمله‌ای را عرض کردیم تا ان‌شاءاللَه کشف این مسئله و شرح آن بماند برای موقع خود و برای جای خود.

ما حصل مسئله این است که آنچه را ما در مرد به عنوان قوه فاعلی و عمل کننده دارای صفات فاعلیت می‌یابیم مربوط می‌شود به عوالمی پس از ملکوت، و آنچه را که ما در زن به عنوان لطافت و ظرافت و قبول کننده و جنبه انفعالی می‌یابیم مربوط می‌شود به شاکله و خصوصیات زن پس از عوالم ملکوت. اما

از جهت ملکوت به بالا چون نفس و روح انسان دیگر صورت ندارد، هر دوی اینها از یک منبع و از یک ریشه جدا می‌شود و به مراتب پایین نزول می‌کند. روی این جهت از آنجا که احکام و دستورات اسلام دستوراتی است برای رساندن انسان به نقاط کمالی خود، نه صرفاً پرداختن به مسائل ظاهری و رتق و فتق امور دنیوی، احکام اسلام بر اساس رسیدن بشر به آن نقطه پی‌ریزی شده.

اگر در یک مؤسسه‌ای بخواهند ساختمانی بنا کنند، اول امکانات آن مؤسسه را در نظر می‌گیرند. مسائلی که در آن مؤسسه و اداره می‌گذرد در نظر می‌گیرند. محدوده‌وسعت عملکرد آن مؤسسه را در نظر می‌گیرند. بر آن اساس مقدار اطاق‌ها، مقدار هال‌ها، مقدار پله‌ها، مقدار طبقات ارزشیابی می‌شود و آن پایه و اساسی که در پایین ریخته می‌شود بر اساس همان مقدار امکاناتی قرار داده می‌شود که از این مؤسسه مورد نظر است. یک مؤسسه عظیم و طویلی که احتیاج به هزار اطاق دارد و احتیاج به بیست یا سی یا چهل یا پنجاه طبقه ساختمان دارد،

وقتی‌که می‌خواهند پی‌ریزی کنند، نمی‌آیند برای آن یک پی‌ریزی کنند که دو طبقه بر او بنا بشود یا سه طبقه، آن زمینه‌ای را که آماده می‌کنند آن زمینه، زمینه پنجاه طبقه است. آهن‌هایی را که در نظر می‌گیرند برای پنجاه طبقه قرار می‌دهند. آن آهن‌هایی که برای یک ساختمان پنجاه طبقه است با آهن‌هایی که الآن برای این سقف در نظر گرفتند فرق می‌کند. قوانین و مقرارتی که در شاکله این ساختمان به کار برده می‌شود، آن قوانین برای رسیدن به این مقصود است. آن قوانین برای رسیدن به یک ساختمان پنجاه طبقه است نه یک ساختمان دو طبقه.

احکام اسلام و قوانینی که شارع مقدس برای ارتباطات بشر، چه در محیط اجتماعی و چه در محیط خانوادگی و شخصی وضع کرده آن قوانین برای رسیدن به آن مرتبه کمال است نه برای گذراندن این دو روز دنیا، این نکته محور برای بحث ماست؛ یعنی اگر به این نکته ما توجه کنیم بسیاری از اشکالات و اگر و امّاها همه حل می‌شود. اعتراضات دیگر تبدیل به خشنودی و خرسندی و رضایت می‌شود.

یک وقت مقصود از زندگی در این دنیا صرف گذراندن این دو روز است به‌هرنحوی که بخواهد باشد و پس از آن دیگر مسئله‌ای در کار نیست و پرونده انسان برای همیشه بسته خواهد شد. اگر به این کیفیت است امّا و سؤال در اینجا خیلی به‌وجود می‌آید. چرا در اینجا این‌طور است؟ چرا در آنجا آن‌طور است؟ چرا در اینجا ظلم شده؟ چرا در آنجا اجحاف شده چرا در آنجا حق به این کیفیت داده شده؟ چرا در آنجا مسئله به این کیفیت مطرح شده؟ چرا در آنجا خدا جانب او را گرفته؟! اینها برای این است که زندگی فقط منحصر است در همین دنیا و بر اساس یک محدودیت خاص. اما اگر ما احکام اسلام را برای رسیدن به آن نقطه بدانیم، دیگر در اینجا نمی‌توانیم بعضی از آن احکام را بپذیریم و بعضی را رد کنیم؛ چون تمام احکام اسلام و قوانین در مجموعه یک جریان می‌گنجد و همه آنها در زیرمجموعه یک اصل و یک هدف قرار دارد و آن رسیدن به نقطه کمال است، رسیدن به آخرین مرتبه از کمال است. حال هر چقدر که انسان نسبت به این

مسئله پای‌بندتر باشد نتیجه بیشتر می‌گیرد. هرچه بیشتر انسان نسبت به این مسئله مقیدتر باشد، نتیجه بیشتر می‌گیرد.

ببینید ما یک احکامی داریم احکام واجب مانند: نماز و روزه و امثال ذلک. یک احکامی هم داریم احکام مستحب مانند: نوافل، مانند نماز شب، قرائت قرآن، انفاق نه انفاق‌های واجب، صدقه، صدقه به فقرا دادن، صله رحم کردن، رفع حوائج از مؤمنین کردن، اینها مسائل مستحب است. معنای مستحب یعنی چه؟ یعنی فقط صرفاً یک کار تکراری و تقلیدی و یک عمل کلیشه‌ای که از یک طرف انشاء و امر بشود و از یک طرف هم انجام بدهند یا نه؟ عمل مستحب عبارت است از آن عملی که پرداخت به آن عمل البته در شرایط خاص با حفظ قوانین و مقررات خاص خودش، نه اینکه حالا فرض کنید بگوییم که چون قرآن مستحب است انسان بنشیند از صبح تا شب قرآن بخواند، بقیه مسائلش را کنار بگذارد این‌طور نیست. یا اینکه انفاق مستحب است، انسان همه دارائیش را به فقرا بدهد و خودش صِفرُ الکَف (دست خالی) بنشیند نه این‌طور هم نیست

طبق ضوابطی را که شرع معین کرده است، عمل به این مستحبات انسان را به آن نقطه از کمال می‌رسانند. لذا در روایت داریم کسی که به مستحبی عمل کند، از آنجایی که خدای متعال تکامل وجودی او را بر اساس یک قوانین و محدودیت‌ها و تعریف خاصی قرار داده، به همان اندازه از عمل به آن مستحب، از آن کمال در وجود خودش حیازت می‌کند.

یکی از مسائلی که در اسلام هست مسئله ازدواج است. ازدواج در اسلام مستحب است صرف‌نظر از اینکه موجب بقاء نسل هست و برای انسان لازم و ضروری هست و در بعضی از موارد واجب هم می‌شود نفس ازدواج ولو اینکه مقصود از او بقاء نسل نباشد، ولو اینکه انسان ضرورتی را در وجود خود احساس نکند، نفس ازدواج و پیوند بین زن و شوهر به عنوان یک اصل از اصول اسلامی است؛ زیرا در این ازدواج یک نوع علقه و ارتباطی بین دو نفس برقرار می‌شود که آن علقه و ارتباط برای تکامل انسان حیاتی است. لذا در شریعت اسلام عزلت

مکروه است و قبیح شمرده شده شخصی در عزلت باشد. در دین مسیحیت عزلت هست. بسیاری از رهبان‌ها دارای عزلت و کناره‌گیری می‌کردند، از دنیا کناره‌گیری می‌کردند.

اما در شریعت اسلام از آنجا که دین اسلام دین متکاملی هست، فعلیتی که به واسطه تشریع رسول خدا و تشریعی که بالاترین تشریع‌ها است و فتح بابی که برای امت شده و موجب رسیدن به یک فعلیات و کمالاتی هست که در امم گذشته نبوده است، این مسئله متوقف بر این است که انسان ازدواج کند. اگر شخصی ازدواج نکند ولو اینکه قصد تولید مثل هم نداشته باشد، یا اینکه فرض بکنید که مسائل هوا و هوس و اینها هم در کار نباشد، کسی که ازدواج نکند به این قسم از جامعیت نخواهد رسید. این یک مسئله‌ای است. یعنی نفس عمل به این مستحب در بعضی از اوقات هم واجب است، آن واجب هم جای خود دارد برای بقاء نسل یا برای ضروریاتی که اقتضاء می‌کند. خیلی از اوقات هم واجب است ولی بحث ما فعلًا راجع به استحباب این مسئله است. این قضیه و بسیاری از قضایای مستحبّه دیگر در نظام

تشریع یک جایگاه خاص به خودش را دارد.

کسی که نماز شب نمی‌خواند، این به یک مرتبه از مراتب تکاملی نخواهد رسید. کسی که قرآن نمی‌خواند آن مراتبی که مترتب بر اوست برای او حاصل نخواهد شد. کسی که نافله را نخواند از بعضی از مراتب کمالی محروم خواهد شد. حالا کسی می‌خواهد بخواند می‌خواهد نخواند، کسی که نخواند نمی‌آیند بگویند آقا چرا نخواندی؟ خودت از دست دادی. کسی که قرآن نخواند در قیامت او را به جهنم نمی‌برند، ولی خودش وقتی نگاه کرد ببیند چه از دست داده از صدتا جهنم برایش بدتر است. کسی که نماز شب نخواند در روز قیامت برای نماز شب عذاب نمی‌کنند ولی همین قدر ببیند چه منافعی از او فوت شده از صدتا عذاب برای او سوزاننده‌تر است.

اینها مسائلی است که برای رسیدن به کمال انسان تشریع شده، شارع اینها را برای رسیدن به کمال تشریع کرده. روی این جهت اساس و پایه احکام اسلام برای عبور و حرکت از عالم ماده و طبع و عالم دنیا و رسیدن به مراتب فعلیت و معرفت و کسب آن

کمالاتی که خدای متعال آن را برای بندگان خودش وعده داده است، این عبارت است از احکام اسلام. پس بنابراین اینکه می‌گویند دو جور اسلام داریم اسلام ظاهر داریم، اسلام باطن داریم، اسلام ظاهر فقط عبارت است از رسیدگی به امور؛ و اسلام باطن عبارت است از حرکت نفس، تمام اینها مطالب غیر قابل قبولی است.

اسلام، یک اسلام بیشتر نیست. ایمان، یک ایمان بیشتر نیست؛ اما آن ایمان مراتب دارد. یعنی رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم که مبعوث شد، نیامد اسلام را دو دسته کند و افراد دور خود را به دو دسته و چند دسته تقسیم کند. از اول مبنا و ممشای رسول خدا بر رسیدن به آن نقطه بود. ائمه مبنایشان برای رسیدن به آن نقطه است. همه اولیاء خدا مبنایشان برای رسیدن به آن نقطه است. بله، در مقام عمل و در مقام مواجهه با مردم، مردم دارای دسته‌های مختلفی هستند؛ یکی قبول می‌کند، یکی قبول نمی‌کند.

شخصی خدمت امام صادق علیه‌السّلام آمد می‌خواست مسافرت برود. گفت: برای من

استخاره‌ای کنید. استخاره کردند، بد آمد. ولی به مطلب امام صادق گوش نداد. تاجر بود، اثاث تجارتش و مایملک خود را برداشت و حرکت داد و برای تجارت رفت و اتفاقاً سود بسیار خوبی هم کرد. برگشت آمد مدینه خدمت حضرت: یابن رسول اللَه این حکمت استخاره چه بود؟ شما استخاره کردید که بروم بسیار بد آمد، ما رفتیم و مشکلی هم پیش نیامد و این همه هم تجارت کردیم و چند برابر هم سود بردیم. حضرت فرمودند: یادت می‌آید در فلان روز بواسطه اینکه قافله می‌خواست حرکت کند نماز صبحت قضا شد. این استخاره بد مال آن بود. یعنی چه؟! یعنی تمام این کاری که کردی، حرکت کردی، رفتی تجارت کردی، چند برابر سود کردی، ارزش یک نماز قضا شدن تو را ندارد. اگر نمی‌رفتی و در اینجا می‌ماندی و این سود را نمی‌کردی ولی در قبالش آن نماز صبح از تو قضا نمی‌شد آن برای تو مهم‌تر بود. الآن نمی‌فهمی! صبر کن دو روز دیگر عزرائیل‌جانت را بگیرد آن‌وقت می‌فهمی چرا استخاره بد آمد! آنجا می‌فهمی چرا بد

آمد! آنجا می‌فهمی چه را از دست دادی!

پس احکام اسلام صرفاً بر اساس مدرکات ظاهری ما نیست که فقط دو روزی را در این دنیا بیاییم و بگذرانیم و تا حدودی به فساد مبتلا نشویم و بعد به یک نحوی اجتماع را بگردانیم و مسائل اجتماع را بر اساس فکر و خیال خود، نه بر اساس آنچه را که خدای متعال تنظیم کرده، نه، بر اساس خیال خود، اجتماع را با شرع یا به عکس، شرع را با اجتماع تطبیق بدهیم مسئله این‌طور نیست.

اسلام اجتماع را برای تکامل فرد خواسته، اگر من نباشم می‌خواهد اجتماع باشد می‌خواهد نباشد. من بالاتر از این صحبت می‌کنم. الآن همه ما انتظار ظهور حضرت را داریم که حضرت ان‌شاءاللَه ظهور کنند و ما ادراک محضر زمان ظهور حضرت را داشته باشیم و آن برکات و نعماتی که هست نصیب ما بشود. دعا هم می‌کنیم، ولی صحبت من در اینجا این است: یک وقت من تمام فکر و خیال و افکار و افعال خودم را بر این اساس قرار می‌دهم که کِی حضرت می‌خواهد ظهور کند. دنبال این و آن می‌روم که کِی حضرت ظهور می‌کند. فلان کس راجع به این قضیه چه

گفته؟ او راجع به این قضیه چه خواب دیده؟ او راجع به این قضیه چه کشف کرده؟ تمام زندگی خودم را این تشکیل می‌دهد. یک وقت قضیه این‌طور است، اگر این‌طور باشد که من به همین نحو بخواهم بمانم، وضعیت نفسانی من در این مرتبه متوقف‌بشود و فقط به انتظار ظهور باشد. حالا سؤال می‌کنم اگر بیایند به ما بگویند که در روز یکشنبه، پس فردا روز یکشنبه امام علیه‌السّلام ظهور می‌کند و تو هم غروب شب شنبه از دنیا می‌روی. این ظهور به چه درد من می‌خورد. فردایش غیر از اینکه آه و دردش بر دل ما بماند، دیگر برای ما چه فایده‌ای دارد؟! بیایند بگویند که آقا امام زمان روز یکشنبه ظهور می‌کند و جنابعالی هم شب شنبه باید تشریفتان را ببرید، بسیار خب به چه درد من می‌خورد؟! این ظهور به چه درد من می‌خورد؟ به این افرادی که دنبال ظهور ظاهر می‌گردند باید این‌طور پاسخ داد: به جای اینکه مردم را به این حرف‌ها سرگرم کنید و وقت آنها را به این مطالب تلف کنید و عمر آنها را به این مسائل باطل بگردانید، بیائید نفس آنها را عوض

کنید! روش آنها را تغییر بدهید که با تغییر روش با تغییر سیره آن ظهور حقیقی امام علیه‌السّلام برای مردم حاصل بشود.

لذا امام صادق می‌فرماید: کسی که این کار را انجام بدهد، کسی که این عمل را انجام بدهد مانند این است که در خیمه قائم ما قرار دارد، مانند این است که در همان‌جا است نمی‌گوید ظهور حضرت را درک بکنید در همان‌جایی که حضرت در آنجا زندگی می‌کند این هم آنجاست و این مسئله مشهود است، این مسئله مشخص است. از حال بزرگان، از روش بزرگان، از کیفیت ارتباط با آنها، ما این مطلب را به دست آوردیم، آنها با حضرت معیت داشتند.

آنکه در خانه‌اش صنم دارد *** گر نیاید بُرون چه غم دارد

آن همیشه با امام زمان است حالا می‌خواهد حضرت ظهور کند می‌خواهد نکند. خب نکند، بهتر! برای خودمان می‌ماند. چرا بعضی از مردم که نمی‌دانند مسائل و این حرف‌ها بخواهد ...، نه آقا برای خودمان.

اسلام انسان را به این نقطه می‌رساند نه اینکه

صرفاً یک مسائل عادی و ظاهری و بعد درگیر کردن این مسائل مجبور بشویم که از آن مبانی دست برداریم و شرع را منطبق بر آن رویدادها و حوادث و پدیده‌هایی که خود را با دست خود مبتلا کردیم، بکنیم. نه، اسلام اجتماع را برای فرد و فرد را برای رسیدن به تکاملش می‌خواهد. در جایی نمی‌توانی زندگی کنی، از آنجا کوچ کن به جای دیگر برو. در جایی محیط دین برای تو دشوار است از آنجا حرکت کن به جای دیگر برو. مگر در آیه قرآن نداریم که وقتی که به مستضعفین از افراد گفته می‌شود چرا نرفتید؟ أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها النساء، ۹۷ ارض خدا مگر واسع نبود؟ در آنجا نمی‌توانی دینت را حفظ کنی، خوب برو یک جای دیگر. آقا ما چه کنیم در فلان‌جا هستیم آنجا نمی‌توانیم. بفرمائید جای دیگر بروید.

چرا ما بیاییم دست از آن مبانی و اصول خودمان برداریم برای امور اعتباری، برای امور تخیلی، مگر بقیه مردم در جاهای دیگر مُردند؟! آنها هم دارند زندگی می‌کنند. چرا ما بیاییم آن مسائل واقعی را از

او دست برداریم. اسلام قوانینش برای رسیدن به این نقطه است، برای رسیدن به این نقطه کمال؛ یعنی رسیدن به نقطه‌ای که زن و مرد از نقطه نظر کمالی، مرتبه رجولیت و انوثیت را در عالم ماده و در عالم طبع از دست بدهند. رسیدن به برزخ و مثال که علت برای عالم ماده است، باز در آنجا جنبه رجولیت و انوثیت به یک نحوی وجود دارد او را هم از دست بدهند، برسند به ملکوت سفلی و از آنجا به ملکوت علیا، دیگر در آنجا نه رجولیتی هست و نه انوثیتی، هر دوی اینها به یک نظام و یک نسب از همان روح پروردگار و از آن عالم وجود بسیط و وجود بالصرافه از آنجا نشأت می‌گیرند و در اینجا می‌آیند. این مقصود و هدف برای قوانین اسلام است. حالا هرکسی به هر مقدار دیگر خودش می‌داند. به قول معروف: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست. حکم این است، قانون هم این است، این هم خط سیر و خط راه و سلوک شما و ماست به این مرتبه، کوتاهی کردیم از کیسه‌مان رفته، کوتاهی نکردیم به مطلوب می‌رسیدیم. این مقدمه برای این مطلب است.

وقتی که این مسئله روشن شد، در آیات قرآن این مسئله یعنی عدم اختلاف بین زن و مرد از نقطه نظر مسائل روحی به یک نحوی بیان شده. همان‌طوری که عرض کردیم در این دنیا به جهت مصالح زیست و استمرار نسل، خدای متعال زن و مرد را با شاکله خاص و با اجزاء و اعضاء خاص به خودش قرار داده، خلق کرده، اما از آنجایی که در عالم قیامت آنجا دیگر مسئله استمرار بقا و تولید نسل معنا ندارد، در آنجا دیگر تولید نسلی نیست، در آنجا دیگر استمرار بقایی نیست، به همین جهت خصوصیات آدمی یعنی همین بدن آدمی خصوصیات همین بدن در عین اینکه مانند این بدن است، درعین‌حال مطابق با قوانین و مقتضیات و ضروریاتی است که در عالم قیامت و در عالم بهشت است؛ یعنی از آنجایی که در آنجا تولید نسل و امثال ذلک نیست. پس بنابراین رجولیت و انوثیت دیگر در آنجا معنا ندارد. لذاتی که در آنجا هست با لذاتی که در اینجا هست تفاوت می‌کند. کیفیت استفاده انسان در آن دنیا، در بهشت با کیفیت استفاده انسان در اینجا فرق می‌کند. چرا؟

چون این قسم لذاتی که در این دنیا هست هدفش و مقصدش عبارت است از بقاء نسل، در آنجا دیگر نسلی نیست، لذا در آنجا خصوصیات ما تفاوت می‌کند؛ در آنجا مسئله ازدواج وجود ندارد. ازدواج در آنجا به یک نحو دیگر است. بله، زن و مردی در بهشت وجود دارد؛ یعنی فقط همان جنبه نه انوثیت خاص بلکه جنبه انفعالی که عبارت است از ظهور مظهر لطف و مظهر جمال و اسم جمیل پروردگار که به صورت انفعالی و زن در آنجا قرار می‌گیرد و درمی‌آید و همین‌طور برای مرد از نقطه نظر ظهور دیگری است.

در آیه قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده. در سوره دخان می‌فرماید: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ الدخان، ۵۱ متقین در مقام امن هستند، امین یعنی امن. مأمون از هر ناراحتی، از هر کدورت، از هر نقص، از هر ناخوشایند. به عبارت دیگر خوشی‌محض، هیچ‌گاه حتی برای یک لحظه تکدّر و ناراحتی و غم در آنجا وجود ندارد. خوشی محض است، مستی محض است، بهاء محض است، بهجت محض است، این مال کیست؟ این مال متقین است.

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ الدخان، ۵۳

اینها لباس‌هایی از دیبا و حریر، خدا بر تن آنها قرار می‌دهد و حریر دیگر در اینجا ممنوع است ولی آنجا آزاد می‌شود. بعضی چیزها حرام است حلال می‌شود. در اینجا هم همین‌طور است. فعلًا در اینجا حرام است، اما در آن دنیا دیگر آزاد می‌شود، حلال می‌شود. هیچ مسئله‌ای هم نیست، کار خدا است دیگر. امروز می‌گوید: حرام، فردا هم حلال. البته مربوط به این دنیا و آن دنیاست. یلبسون من سندس و إستبرق متقابلین* كَذلِكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ الدخان، ۵۴ و ۵۳ این‌چنین و به این کیفیت ما آنها را با حورالعین تزویج می‌کنیم. حورالعین چه کسانی هستند؟ شرح بدهم یا نه؟! یک مقداریش را قبلًا گفتیم، یک مقداریش همین‌قدر به شما بگویم که مرحوم آقا فرمودند: اگر قرار باشد کسی یک لحظه آنها را ببیند، دیگر به دنیا رغبت نخواهد کرد این فقط به اجمال، اگر بیشتر بگویم شاید مشکل پیش بیاید همین، فقط همین مقدار. كَذلِكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ؛ حوراء به آن سیاه چشمی گفته می‌شود که

سیاهی چشم او غلبه دارد در چشم و عینا هم جمع عیناء است، به معنای درشت‌چشم است. این افرادی که متقین‌اند و در روز قیامت ما اینها را با حورالعین تزویج می‌کنیم این یک آیه.

آیه دیگری در سوره طور است می‌فرماید: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ الطور، ۱۷ متقین در بهشت‌ها و چشمه‌سارها متنعم‌اند. فاكِهِينَ بِما آتاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ الطور، ۱۸ اینها به آنچه که خداوند به آنها داده مسرور و غرق در نعمت‌اند. فاکه به کسی می‌گویند که از شدت سرور اصلًا نمی‌فهمد چکار کند، و به عبارت دیگر دست از پا نمی‌شناسد. فاکهین این‌طوری هستند. وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ خداوند متعال از عذاب جحیم آنها را محفوظ داشته. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ الطور، ۱۹ بخورید و بیاشامید، گوارا باد بر شما بواسطه آن اعمالی که در دنیا انجام دادید. مُتَّكِئِينَ عَلى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ اینها اتکاء دارند، پشت کرده‌اند، نشسته‌اند بر سریرهای چیده شده، بر فرش‌های چیده شده، همین‌طور تکیه کردند وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ الطور، ۲۰ ما اینها را با حورالعین تزویج می‌کنیم. خوب

یعنی چه؟ یعنی در عین اینکه اینها نشسته‌اند، درعین‌حال خداوند متعال هم برای اینها حورالعین را در همین‌جا قرار داده.

یک شخصی از رفقا می‌گفت البته شاید این را همه گفتند حالا او نقل کرده، زبان حال همه است گفت: من با عیالم گاهی اوقات شوخی می‌کنم می‌گویم: روز قیامت، حالا هر کاری می‌خواهی بکنی بکن! ما آن دنیا زوجنا بحورالعین هم داریم، آنجا می‌رویم خلاصه تزویج می‌کنیم. حالا آن می‌گفت که در جواب ما بلد بود، ما هم می‌رویم در آنجا با غلمان ازدواج می‌کنیم. حالا باید به او گفت: غلمان خبری نیست، آیه فقط حورالعین را دارد. راجع به غلمان داریم: وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ الطور، ٢٤ غلمان و پسران نورس دور می‌زنند، کار خدمتکاری را انجام می‌دهند ازدواج در کار نیست. آن ازدواج مربوط به حورالعین است. اما خب نه! این هم جواب دارد و الآن جواب هم می‌دهیم، ما نمی‌خواهیم هم مرد و هم زن، هر دو را با هم ناراحت کنیم.

مسئله این است که ازدواج در آنجا با ازدواج در اینجا متفاوت است. ازدواج در اینجا همین نکاحی است به همین کیفیت که صیغه‌ای و عقدی خوانده می‌شود و انکحت و زوجت دارد و حرام، حلال می‌شود. این ازدواجی است که در اینجا، اما تزویج در آنجا که انکحت موکلتی ندارد، یا فرض بکنید که زوجت ندارد. زوجنای در آنجا به معنای مقارنت است. یعنی قرین بودن، مصاحب بودن در کنار بودن، مُتَّكِئِينَ اینها تکیه می‌دهند متقین عَلى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر سریرهای مصفوفه درعین‌حال غیر از این خبری نیست گمانی نکنید. همه روی سریر و همه همدیگر را می‌بینند. عَلى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ حالا تا اینجا مسئله‌ای نیست.

متقین در إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ الدخان، ۵۱ مقصود کیست؟ آیا فقط مردها در اینجا مورد آیه هستند، یا زنها هم هستند؟ یعنی فقط مردها فِي مَقامٍ أَمِينٍ هستند؟ فقط مردها فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ الدخان، ۵۲ هستند یا نه؟ متقین در اینجا عبارت است از آن ذات بشری همان‌طور که در جلسه قبل عرض شد آن ذات بشری که در مقام عمل و در مقام صلاح به

مرتبه تقوا رسیده. این معنا معنای متقین است.

پس بنابراین هیچ آیه دیگری هم غیر از این نداریم. متقین منظور زن و مردی است که به مقام تقوا و صلاح رسیدند. اینها الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ هستند. اینها فِي مَقامٍ أَمِينٍ هستند. حالا همین متقین را ما وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ.

پس بنابراین تزویج حورالعین فقط اختصاص به مردها ندارد. زنها هم در آنجا تزویج با حورالعین دارند؛ یعنی در قیامت تزویج اصلًا به‌طورکلی از مرتبه نفس و مرتبه هوا و هوس و غریزه و شهوت مبری است. در آنجا حورالعین از مظاهر لطف و تلقی لطف و القائش به نفس مقابل است نه اینکه منظور همین ازدواج ظاهر باشد. در روز قیامت ازدواج ظاهری ما نداریم، نکاح ظاهری ما نداریم، تولید و تناسل نداریم. لذت این تزویج در قیامت هزارها بلکه میلیون‌ها مقابل بالاتر از لذتی است که در ازدواج ظاهری وجود دارد. در آنجا نفسِ ارتباط است که ایجاد لذت می‌کند. آن انواری که از این جنبه انفعالی حور گرفته می‌شود و به طرف مقابل

حالا چه زن باشد یا طرف مقابل مرد باشد القاء می‌شود. این معنای ازدواج در آنجاست، نه معنای ظاهری که مردها آنجا بروند و با حورالعین ازدواج کنند و بعد هم به زنها افتخار کنند. نه آقاجان این خبرها نیست! خانم‌ها یاد بگیرند، این مطلب را به شوهرهایشان بگویند.

در آنجا مسئله ازدواج به این کیفیت نیست و بلکه مقصود از تزویج، زوج قرار دادن است، قرین قرار دادن است، مصاحب قرار دادن است، شما که دو چیز را کنار هم می‌گذارید می‌گویید: زَوَّجه یعنی هر دو را در کنار هم قرار داد؛ ازدواج را هم از این نظر می‌گویند ازدواج، به خاطر اینکه با صیغه نکاح انسان زن و مرد را در کنار هم از نقطه نظر ترتب آثار قرار می‌دهد. این معنا، معنائیست که در روز قیامت بوجود می‌آید.

روی این جهت پس زن و مرد از این نقطه نظر یکسان هستند؛ یعنی خصوصیات ظاهری آنها حتی در روز قیامت بواسطه مراتب تکاملی در تحت تأثیر قوای روحی تغییر و تبدل پیدا می‌کند. لذا شارع مقدس آمده است و برای رسیدن به این نقطه تکاملی

آمده قوانین وضع کرده. قوانینی که وضع کرده چه قوانینی است؟ عبارت از قوانینی است که زن را در همین مرتبه‌ای که خدا او را خلق کرده و مرد را در همین مرتبه‌ای که خدا او را خلق کرده هر دوی اینها بتوانند در کنار هم حرکت کنند و بروند. اما آیا هر دوی اینها یک تکلیف دارند و هر دوی اینها یک قسم باید کار انجام بدهند یا نه، تقسیم مسئولیت شده در اینجا؟! خدا برای مرد یک مسئولیتی قرار داده، برای زن مسئولیت دیگری قرار داده که هرکدام از اینها اگر به مسئولیت‌عمل کردند به این نقطه می‌رسند. اگر عمل نکردند نمی‌رسند. مرد اگر به مسئولیتش عمل نکند به این نقطه نخواهد رسید. حالا مسئولیت‌ها چیست، ان‌شاءاللَه برای جلسات بعد.

اما رسیدن به آن نقطه کمالی لازمه‌اش اطاعت مرد است از پروردگار در ارتباط با تکالیف خودش، لازمه‌اش اطاعت زن است از پروردگار نه از شوهر، از پروردگار در ارتباط با تکالیف خودش، زن و مرد که در ارتباط با تکالیف خود اینها می‌خواهند کار انجام بدهند، مسئولیت را ادا کنند نه به حساب این است که

می‌خواهد برای این انجام بدهد، باید در ارتباط، بالاتر را در نظر بگیرد. اطاعت خدا را اینجا در نظر بگیرد. اگر بخواهد ارتباط بین زن و شوهر بر اساس صرف غریزه باشد که او یك روز هست و یك روز نیست. اگر بر اساس صرف مسائل ظاهری باشد که خیلی مشکلات پیش می‌آید. ارتباط بین زن و شوهر باید بر اساس اطاعت از خدا باشد. یعنی یك ریشه و یك مبنا و پایه برای روابط باید وجود داشته باشد آن پایه و آن روابط دائمی است. آن دیگر زوال پذیر نیست، دیگر طرفین دچار نوسان و فراز و نشیب‌ها بشوند، آن پایه و آن اصل وجود دارد. در تمام مراحل زندگی آن پایه و اصل که عبارت است از اطاعت از تکالیف، آن وجود دارد حال طرفین سالم باشند یا مریض پایه وجود دارد. این مبنا، مبنایی است که خدای متعال او را محور برای ثبات و استقرار زندگی قرار داده است. بر این اساس، مهر و محبتی که لازمه دوام زندگی است آن محبت ریشه‌دار خواهد شد نه محبت ظاهری. چقدر ما در روایت داریم، آیه شریفه قرآن صراحت بر این مسئله

دارد که اصل و هدف از زندگی و تشکیل خانواده، محبت است. وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها ... الروم، ۲۱ ما از نفس خودتان، از میان خودتان، چه زن چه مرد، از میان خودتان برای شما زوج قرار دادیم تا اینکه سکونت پیدا کنید، آرامش پیدا کنید، در زندگی دنیا راحت بشوید، این زندگی هدف و مقصود از لِتَسْكُنُوا است. تا سکونت و آرامش برای شما پیدا بشود، نه اینکه برای هرکدام از اینها باری از مشکلات و تخیلات و ناراحتی‌ها و اندوه‌ها و غصه‌ها، چه زن و چه مرد، برای آنها بواسطه زندگی باشد. آن زندگی که با غم و غصه و ناراحتی است، نبودنش بهتر است از بودن. آن زندگی که بر اساس اختلافات قرار دارد، نباشد بهتر است از اینکه باشد ... وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ... الروم، ۲۱ ما بین شما مودّت و محبت قرار دادیم. یعنی اساس، اساس محبت است. یعنی اساس زندگی بر اساس محبت است و این یك مسئله خیلی عجیبی است که واقعاً در آن زندگی که محبت بین زن و بین شوهر باشد و علاقه باشد و عشق باشد بین

زن و شوهر، مشهود است که رحمت خدا در آن زندگی نازل می‌شود. و اگر در زندگی خلاف باشد، نِقاش باشد، تکدُّر باشد، عدم رضایت‌باشد، مشهود است که از آن زندگی رحمت خدا نقش بر می‌بندد. این یك قضیه مشهودی است، یعنی واقعی است. این قضیه شوخی نیست.

ارتباطات ما تکوین می‌سازد. نحوه تعلق ما مسیر و تقدیر خدا را عوض می‌کند. ملائکه در آنجایی که قهر است پایشان را نمی‌گذارند. در آنجایی که خلاف است پایشان را نمی‌گذارند. در آنجایی که زن از مرد ناراضی و یا اینکه مرد از زن ناراضی و بین آنها خلاف است، ملائکه در آنجا نمی‌آیند. در آنجا شیاطین می‌آیند، در آنجا قوا و نفوس خبیثه راه پیدا می‌کند، در آنجا نفوس بشری از ملکوت و از عالم مثال وارد آن زندگی می‌شوند، همین نفوس فاسد بشری، همین نفوسی که مرتب در حال افساد و در حال اضلال هستند اینها وارد می‌شوند. منتها انسان خبر ندارد. انسان نمی‌داند از کجاست! همین‌ها می‌آیند و با خودشان شیاطین را هم می‌آورند و در

آنجا مستقر می‌کنند.

اما اگر اینِ نقاش تبدیل به محبت بشود، تبدیل به علاقه بشود، شیاطین می‌روند کنار، به‌جای آن‌ها ملائکه می‌آیند. این مسئله واقعی است. وقتی که مرحوم آقا می‌فرمایند: در زندگی یک یهودی که مهر و محبت و علاقه وجود داشته باشد آن زندگی به خدا نزدیک‌تر است تا زندگی یک شیعه امیرالمؤمنین که در آن کدورت و خلاف باشد، این شوخی نیست! حالا نگویید این یهودی است، بالاخره انسان است نفوس است. آن در زندگی خودش بیشتر جلب نعمات و رحمت الهی را کرده، او در زندگی خودش بیشتر ظرفیت و زمینه‌ای را به‌وجود آورده تا انوار الهی بتواند در آن زندگی تجلی کند. در قلب پرآشوب، انوار الهی تجلی نمی‌کند. در نفسی که دچار آشوب است انوار و روحانیت در آنجا راه ندارد.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن خانه و پس میهمان طلب‌اول ما باید بیاییم درست کنیم، زندگی را درست کنیم و از کدورت و نِقاش

بیرون بیاوریم. بر اساس قوانین و مبانی شرع قرار بدهیم تا آن‌وقت ببینیم آیا انوار می‌آید یا نمی‌آید. آقا این مسئله‌ای است که خودمان احساس می‌کنیم. این یک واقعیتی است که فقط گفتن نیست، در کتاب خواندن نیست، خودمان می‌بینیم، چیزی را می‌بینیم که نمی‌توانیم انکار کنیم. گیرم بر اینکه سند فلان روایت ضعیف است! چیزی را که می‌بینیم که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم. آن را که احساس می‌کنیم که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم. واقعیت را داریم مشاهده می‌کنیم.

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: در منزلی که بین زن و مرد در آن منزل اختلاف است، غذای آن منزل کدورت می‌آورد. شما بروید امتحان کنید! اگر ببینید زن با ناراحتی این غذا را درست کرده و این غذا را بخورید مکدر می‌شوید. برو برگرد هم ندارد. هیچ برو برگرد هم ندارد. آن عملی که دارد انجام می‌دهد، آن نیتی که دارد انجام می‌دهد، نفسش دارد می‌رود در این غذا. ملکوت این غذا را برمی‌گرداند، شما یک غذا از مال ربا بخورید، یک غذا از مال دزدی بخورید، یک‌وقت نخورید! حالا به شما دارم

می‌گویم در باب مثال است، مبادا! اصلًا به طرفش هم نروید! شبهه را هم به طرفش نروید، اینها همه اثر می‌گذارد. بعد آن وقت بیائید می‌بینید. مرحوم آقا در اینجا حکایاتی دارند و بزرگان در اینجا مطالبی دارند.

یکی از دوستان نقل می‌کرد، می‌گفت: من بر طبق یک دستوری که از یک شخصی داشت، یک اربعین مکلف شده بود به اینکه یک نوع غذای خاصی را بخورد، روی حساب‌هایی، حالا این‌طور نیست که برای همه قضیه باشد. می‌گفت: بعد از اینکه من مشغول این نوع ریاضت و این ذکر و این نوع تغذیه شدم، کم‌کم هفته اول احساس کردم، هفته دوم دیدم ورق برگشت، هفته سوم همین‌طور عوض شد تا روز اربعین. اصلًا دیدم مسئله یک جور دیگری است. می‌گفت: یک روز از بخت بد و قضای نامیمون به اصرار بعضی از اهالی ما مجبور شدیم به منزل یکی از اقوام برویم. هرچه گفتیم که نه و فلان قبول نشد دیگر. بالاخره تن به قضا دادیم رضاً بقضائک رفتیم. رفتیم آقا، غذا خوردیم، به محض

اینکه لقمه اول را خوردیم، تمام آنچه را که چهل روز انجام دادیم از بین رفت. تمامش از بین رفت. چرا؟ مسئله است دیگر، این حرف را که بیخود نمی‌زنند. اینکه دیگر تلقین نیست. این مسئله واقعیت است. آن مالی که از راه حرام بدست آمده، آن مال اثر دارد و در اینجا مسائل الی‌ماشاءاللَه است، حکایات الی ماشاءاللَه است. چطور خود غذاها با انسان حرف می‌زنند، خود غذاها با انسان صحبت می‌کنند. من از کجا آمدم، چطور بدست آمدم، مرا بخور، مرا نخور، با اهلش‌ها، با همه هست. منتها ما نمی‌فهمیم. یکی می‌اید می‌فهمد، یکی ادراک می‌کند می‌فهمد، همین‌ها روح دارند، ملکوت دارند.

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: یک چایی اثر می‌کند، از خوردن یک چایی معلوم می‌شود که در این منزل چه خبر است! یک چای، اوضاع منزل. بله، مولانا در اینجا می‌گوید:

نطق آب و نطق خاک و نطق گِل *** هست

محسوس حواس اهل دل

محسوس حواس، هر کسی نمی‌فهمد ولی خوب هست.

جمله ذرات عالم در نهان *** با تو می‌گویند

روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم *** با شما

نامحرمان ما خامشیم

اما نه اینکه وجود ندارد. هست، تمام اینها هست و آثارش هم مشخص است. انسان هم باید دقت کند. انسان هم باید مراقبه کند. اصل و اساس زندگی بر پایه محبت است و بر این مسئله خیلی تأکید شده. هرچه انسان بتواند این نقطه را مستحکم‌تر کند، بیشتر به نتیجه می‌رسد.

یکی از رفقا بود می‌گفت: وقتی که من ازدواج کردم، عقد کرده بودم، مدتی گذشته بود، آمدم خدمت مرحوم آقا. گفتم: آقا من دچار یک مشکلی شدم گفتند: بله، دچار چه مشکلی دیگر مشکلات حل شده دیگر کجا مشکل است! گفت: نه، من‌احساس می‌کنم این محبتی که می‌خواهم به همسرم پیدا کنم، محبتی که می‌خواهم به زنم پیدا کنم، من را از تعلق به او و تعلق به خدا باز می‌دارد و این علاقه من به همسرم موجب می‌شود که من دیگر

نسبت به خدا آن‌طوری که باید و شاید ... آقا فرمودند: آقا برو پی کارت! کلاه سرت رفته، برو کلاه سرت رفته، هرچه بیشتر تو علاقه پیدا کنی بیشتر وصل شدی برو کلاه سرت رفته! هرچه بیشتر علاقه پیدا بکنی به همسرت، محبت خدا در تو قوی‌تر و پایدارتر می‌شود. و این مسئله نیست‌ها واقعیت است دیگر! خوب واقعیت را که دیگر انسان نمی‌تواند انکار کند.

البته حالا ان‌شاءاللَه در مباحث آینده ما خواهیم گفت که نباید این علاقه و محبت موجب بشود که انسان از طریق خارج شود، از اعتدال به انحراف کشیده شود. مسائل غیر منطقی و غیر عقلائی و غیر شرعی و غیر اخلاقی بواسطه این محبت کنار گذاشته بشود. مسائل واقعی و آنچه که مورد رضای خداست، نباید کنار برود. نه، محبت بجای خود، رعایت قوانین و تکالیف بجای خود و همان رعایت موجب می‌شود که این محبت حک بشود، نقش ببندد و فقط گذرا نباشد. به شرط اینکه طرفین نسبت به این پایبند باشند. این اصل و اساس است.

حالا این محبت که روی این مسئله پایدار شده،

چقدر می‌تواند انسان را حرکت بدهد؟ الآن یک داستان و قضیه‌ای یادم آمد، دلم نیامد از آن بگذرم. مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه مرحوم آقا بارها از ایشان تعریف می‌کردند. در همان‌زمانی که در قم رفته بودند، گاهی ایشان می‌فرمودند: من روزی هشت ساعتم را با مرحوم علامه طباطبایی می‌گذراندم و در منزل ایشان هم می‌گذراندند و مطالبی که خوب از ایشان می‌گرفتند و اینها و اصلًا مانند فرزند ایشان به حساب می‌آمدم. یعنی جزو افراد خانواده دیگر کم کم محسوب می‌شدم و چه تعریف‌هایی از همسر مرحوم علامه طباطبایی ایشان می‌کردند! چقدر این مؤمنه بود! چقدر مطیع بود! از اطاعت این زن نسبت به شوهر حکایت‌ها ایشان داشتند که اصلًا برای انسان شاید باور کردنش مشکل باشد که این زن به واسطه اطاعتی که از این شوهر دارد، در گرفتاری‌های شدید مرحوم علامه طباطبایی و در آن نوساناتی که برای ایشان پیش آمده بود، به واسطه این اطاعت خداوند او را به کرامت‌هایی مکرم کرده بود و به نعماتی رسیده بود و باب‌هایی

برای همین زن باز شده بود.

یک عبارت از مرحوم علامه من دیدم خیلی دلم سوخت. این عبارت را وقتی که دیدم واقعاً خیلی دلم به حال مرحوم علامه سوخت که علی‌کل‌حال دیگر این هم برای ایشان یک نوع تکاملی بوده. مرحوم علامه این همسر را از دست می‌دهند، از دنیا می‌رود. مرحوم آقا برای ایشان نامه تسلیت می‌فرستند. در جوابی که مرحوم علامه می‌فرستند برای مرحوم آقا، این عبارت بود. این قضیه مال خیلی وقت پیش است. من اگر دقیق باشم شاید حدود بیست و پنج سال پیش، من این نامه را دیده بودم در بین نامه‌های آقا، الآن هست نامه. ایشان در آنجا می‌نوشتند: با درگذشت‌همسر ما برای همیشه بر آن زندگی خوش و طمأنینه و سکونتی که داشتیم خط بطلان کشیده شد. این معلوم است که ایشان از این مسئله خیلی متأثر و ناراحت شدند. این یک مسئله، یک مسئله دیگر هم نقل می‌کنم.

یکی از بزرگان که حق استادی هم بر گردن مرحوم پدر ما داشت و بسیار فرد بزرگی بود، ازعلماء طراز اول عالم اسلام می‌توانستیم ایشان را به

حساب بیاوریم، چند روزی در منزل مرحوم والد ما مهمان بودند. یکی از بزرگان بودند. خیلی ایشان علاقه داشت آن شخص بزرگ که در منزل ایشان بماند. وقتی که ایشان مشهد مشرف شده بودند، آمده بود از یکی از شهرستان‌ها و خیلی علاقه داشت که بماند در منزل ایشان. و مرحوم آقا هم خیلی علاقه داشتند که نگهدارند. حالا هر چقدر ایشان می‌خواهد بماند. چهل روز بماند، دو ماه بماند و بسیار آن فرد احساس آرامش و طمأنینه و سکونت می‌کرد در منزل مرحوم والد و چند مرتبه هم این مطلب را اظهار کرده بود. یک روز از قضا خانم ایشان در همان منزل اندرونی که بوده آن اثاثیه و ساک‌ها را برمی‌دارد و اصلًا بدون اطلاع به ایشان می‌رود در یک منزلی که مثلًا فرض بکنید که اقوامی، حالا قوم و خویشی کسی قبلًا قرار بود بروند آنجا، یا اینکه در نظر گرفته بودند، اصلًا بدون اینکه به ایشان بگوید بلند می‌شود می‌رود. مرحوم آقا خیلی متأثر می‌شوند این چه کاری است، مثلًا فرض بکنید که خوب این عمل انجام شده، آخر یعنی چه؟ آخر یک اطلاعی آخر مثلًا

مسئله‌ای، وقتی که آن شخص بزرگ مطلع می‌شود که یک هم چنین کاری انجام گرفته رو می‌کند به مرحوم آقا می‌گوید: ایشان ما را به اندازه یک چمدان هم به حساب نیاورده اقلًا بیاید به ما بگوید: ما رفتیم.

علی‌کل‌حال دیگر این قضیه باید برای ما درس باشد و بدانیم که خلاصه خدا بی‌خود و بی‌جهت نمی‌دهد به کسی، نعمت را بی‌خود نمی‌دهد و زوال نعمت را بی‌خود برای کسی نمی‌آورد. حساب دارد. هر چیزی حساب دارد. در این دنیا باید به حساب رسید. حالا این چه قسمی است؟

این یک مقدمه‌ای بود نسبت به موقعیت مرد و نسبت به موقعیت زن و همین‌طور مراتب آن‌ها، رسیدن به کمالات آنها، هدف و غایت از زندگی ایجاد و مهر و محبت در محیط خانوادگی بر اساس اطاعت که این مسئله اطاعت ان‌شاءاللَه در جلسه بعد به عرض رفقا خواهد رسید.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد [1]

---

[1] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ۱جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.